مهدويت از ديدگاه دين پژوهان و اسلام شناسان غربي (3(

دايرة المعارف ميرچاالياده

مهدويت‌ در اسلام‌

شخصيت‌ اسلامي‌ مهدي - به‌ معني‌ "هدايت‌ شده" يا "هدايت‌ شده‌ از سوي‌ خداوند" (اين‌ واژه‌ ريشه‌ عربي‌ دارد و وجه‌ مجهول‌ فعل‌ هَدي به‌ معني‌ "هدايت‌ كردن" است) - اشتراكات‌ زيادي‌ با تجربه‌ي‌ مسيحايي‌ يهودي‌ - مسيحي‌ سابق‌ دارد. انتظار پيامبري از سوي‌ خداوند در آخر زمان، در تاريخ‌ اسلام‌ به‌ اندازهِ‌ تاريخ‌ اديان‌ نقش‌ مهمي‌ داشته‌ است. اما به‌ عنوان‌ يك‌ پديدهِ‌ كلي‌ اسلامي، عقايد مربوط‌ به‌ مهدي‌ را نمي‌توان‌ صرفاً به‌ لحاظ‌ فرجام شناختي‌ به‌ طور كامل‌ درك‌ كرد و مقايسه‌ با مسيحاباوري‌ يهود يا مفهوم‌ مربوط‌ به‌ بازگشت‌ مجدد عيسي‌ مسيح‌ در مسيحيت، پيچيدگي‌ آن‌ را در بافت‌ اسلامي‌ حل‌ نمي‌كند. ضمناً نبايد آن‌ را غيرمتعارف‌ و متعلق‌ به‌ يك‌ فرقه‌ و صرفاً بازتاب‌ ديدگاه‌هاي‌ افراطي‌ دانست. اميدهاي‌ مسيحايي‌ بخشي‌ از روند نخستين‌ جامعه‌ اسلامي‌ در شكل‌ دهي‌ خود بود و در تقسيم‌ مسلمانان‌ به‌ دو شاخه‌ بزرگ‌ رقيب، نقش‌ داشت. از آن‌ خود كردن‌ مجموعه‌ اسطوره‌هاي‌ مسيحايي‌ توسط‌ اسلام‌ نقش‌ مهمي‌ را در محيط‌هاي‌ مختلف‌ فرهنگي، ايدئولوژيكي‌ ايفا نموده، به‌ عنوان‌ عاملي‌ بنيادي‌ در جنبشهاي‌ اصلاح‌طلبانه‌ و احياگر، حوزه‌هاي‌ علميه، و تعاليم‌ فلسفي‌ عمل‌ كرده‌ است.

نخستين‌ نمود اسطوره‌ مهدي‌

گرايش‌ مسيحايي‌ آشكار در اسلام‌ نو ظهور را مي‌توان‌ با روحيه‌ پرشور اميد به‌ مهدي دريافت، روحيه‌اي‌ كه‌ طي‌ قرون‌ پنجم‌ و ششم‌ ميلادي‌ بر خاور نزديك‌ سايه‌ افكنده، تحت‌ هيجان‌ شناختي‌ مذكور در قرآن، به‌ سوي‌ آخرتي‌ آرماني‌گرا تقويت‌ شده‌ بود. تأكيد فراوان‌ قرآن‌ بر موضوع‌ روز قيامت، علائم‌ زمان1‌و پاداش‌ صالحان‌ و عذاب‌ بدكاران، باعث‌ برانگيختن‌ وجه‌ ادبي‌ و رواني‌ مكاشفه‌گرايي‌ مي‌گردد. در دوره‌اي‌ كه‌ بلافاصله‌ به‌ روز قيامت‌ منتهي‌ مي‌شود، نشانه‌هاي‌ تهديدآميزي‌ از بي‌نظمي‌ در عالم‌ رخ‌ مي‌دهد كه‌ عبارت‌ است‌ از: دود در هم‌ يا تاريك‌ بي‌شكل، بيرون‌ آمدن‌ چهارپايان‌ (الدابه) از زمين، طلوع‌ آفتاب‌ از غرب‌ و اختلالات‌ مختلف‌ مربوط‌ به‌ ستارگان. تمام‌ اينها باعث‌ مي‌شود كه‌ انسان‌ها در نقطهِ‌ نهايي‌ گرد هم‌ آيند. دجّال‌ (مسيح‌ دروغين) و اقوام‌ يأجوج‌ و مأجوج نيز در آنجا جمع‌ مي‌شوند كه‌ بيانگر دورهِ‌ استثنايي‌ خاصي‌ از وحشت‌ و ترس‌ است. واژهِ‌ مهدي‌ در هيچ‌ كجاي‌ قرآن‌ به‌ كار نرفته‌ است، اگر چه‌ مفهوم‌ هدايت‌ الهي‌ يكي‌ از بنيادي‌ترين‌ اصول‌ بديهي‌ اين‌ كتاب‌ را تشكيل‌ مي‌دهد و به‌ اين‌ تعليم‌ قرآن‌ مربوط‌ مي‌شود كه‌ هدايت‌ الهي‌ براي‌ مؤ‌منين‌ با رهنمون‌ شدن‌ غيرمؤ‌منان‌ به‌ سوي‌ گمراهي‌ توسط‌ خداوند مساوي‌ است. از اين‌ رو در سوره‌ي‌ 18 آيه‌ي‌ 17 آمده‌ است: "كسي‌ كه‌ خداوند او را هدايت‌ كند، تنها هدايت‌ شدهِ‌ واقعي‌ است‌ [المهتدي، وجه‌ وصفي‌ صيغهِ‌ هشتم‌ هدي است]، اما كسي‌ كه‌ [خداوند] او را به‌ گمراهي‌ رهنمون‌ كند، هيچ‌ پشتيباني‌ براي‌ هدايت‌ به‌ راه‌ راست‌ نخواهد داشت. "هر چند قرآن‌ با بياني‌ قوي‌ به‌ مسأله‌ نجات‌ بشر اشاره‌ نمي‌كند، اما توجه‌ عميقي‌ به‌ گرفتاري‌ انسان‌ و اينكه‌ چگونه‌ مي‌توانيم‌ از آن‌ رهايي‌ يابيم، يا در اصطلاح‌ خاص‌ اسلامي، چگونه‌ مي‌توانيم‌ بر آن‌ فائق‌ شويم، در رديف‌ افراد موفق‌ قرار گيريم‌ و مشمول‌ هدايت‌ نجات‌ بخش‌ (هُدي، هدايه) واقع‌ شده، در نتيجه‌ دچار خسران‌ نگرديم، دارد.

از جمله‌ تصوراتي، كه‌ با اين‌ مفاهيم‌ در ارتباط‌ است، آن‌ است‌ كه‌ جامعهِ‌ مقدس‌ ذاتاً با خدا و پيامبر او ارتباط‌ دارد. با توجه‌ به‌ اينكه‌ برخي‌ مسيحيان‌ و يهوديان‌ در عربستان‌ پيش‌بيني‌ كرده‌ بودند كه‌ به‌ زودي‌ پيامبري‌ ظهور خواهد كرد كه‌ خبر از معاد و آخرت‌ خواهد داد (سورهِ‌ 2 آيه‌ 89) و جامعهِ‌ خاص‌ آنها را تأييد خواهد نمود و با توجه‌ به‌ اينكه‌ گونه‌شناسي‌ مسيحا باوري‌ در خاور نزديك‌ به‌ عنوان‌ پشتيباني‌ براي‌ مشروعيت‌ امپراطوري‌ يا پادشاهي‌ (به‌ ويژه‌ امپراطور بيزانس، نجاشي‌ حبشه، و پادشاه‌ يهودي‌ ذونُواس‌ دريمن) به‌ كار رفته‌ بود، اين‌ ادعاي‌ مسلمانان‌ كه‌ محمد(ص) آخرين‌ حلقه‌ در زنجيرهِ‌ نبوت‌ و "خاتم" پيامبران‌ است، ممكن‌ است‌ در اصل‌ به‌ معناي‌ مسيحايي‌ درك‌ شده‌ باشد. افزون‌ بر اين‌ نكته، موضع‌ و نقشي‌ است‌ كه‌ محمد[ص] به‌ عنوان‌ راهنماي‌ الهي‌ جامعهِ‌ تازه‌ تشكيل‌ يافتهِ‌ خود به‌ عهده‌ گرفته، آن‌ را با نوعي‌ رسالت‌ تاريخي‌ جهان‌ شمول‌ و با اصرار پرتكاپو بر اهميت‌ جهاني‌ آن‌ القا نموده‌ است. پس‌ از رحلت‌ او، مملكت‌ در حال‌ گسترش‌ اسلامي‌ بايد معضل‌ ماهيت‌ هدايت‌ آمرانه‌ را تحت‌ تأثير وقايع‌ تعيين‌كننده‌ متوالي‌ حل‌ مي‌كرد. طي‌ دو قرن‌ نخست‌ (قرن‌ هفتم‌ و هشتم‌ ميلادي) دو گرايش‌ بنيادي‌ به‌ وجود آمد: شيعه‌ كه‌ معتقد به‌ ضرورت‌ ادامهِ‌ جاذبهِ‌ رهبري‌ نبوي‌ در مسير سلالهِ‌ محمد از طريق‌ منصب‌ امامت‌ بود و اكثريت‌ سني‌ كه‌ طرفدار منصب‌ خلافت‌ به‌ عنوان‌ جانشين‌ مشروع‌ رهبري‌ پيامبر بودند و در عين‌ حال‌ عموماً جاذبهِ‌ رهبري‌ معنوي‌ و ديني‌ را از خليفه‌ سلب‌ كردند وترجيح‌ دادند كه‌ خود قرآن‌ را مرجع‌ و راهنماي‌ خود به‌ عنوان‌ مبناي‌ احكام‌ قضايي‌ و ديني‌ قرار دهند.

شخصيت‌ مهدي‌ در پي‌ تحولات‌ ديني‌ - سياسي‌ ظهور كرد، تحولاتي‌ كه‌ در فاصلهِ‌ بين‌ قتل‌ عثمان، خليفهِ‌ سوم، در سال‌ 35 پس‌ از هجرت؛ 655 ميلادي، و شهادت‌ حسين‌ [ع]، نوه‌ِ‌ محمد [ص] و پسر علي‌ بن‌ ابيطالب[ع]، پسرعمو و داماد محمد[ص]، پس‌ از يك‌ ربع‌ قرن‌ اتفاق‌ افتاد. اعتقاد به‌ مهدي‌ به‌ عنوان‌ منجي‌ منتظَر بايد از ميان‌ گروههاي‌ جاه‌ طلب‌ و ناآرام‌ عرب‌ كه‌ حامي‌ ادعاهاي‌ علويان‌ در خصوص‌ رهبري‌ مشروع‌ جامعه‌ بودند برخاسته‌ باشد، همچنين‌ از مجموعهِ‌ خاصي‌ از شرايط‌ اجتماعي‌ - ‌سياسي‌ همراه‌ با تفسيري‌ متفاوت‌ از وحي‌ اسلامي‌ ناشي‌ شده‌ باشد. اين‌ نوع‌ معنويت‌ فوق‌ العاده‌ كه‌ با قديمي‌ترين‌ اعتقادات‌ در بارهِ‌ ظهور مهدي‌ مربوط‌ است، نمي‌تواند به‌ طور ناگهاني‌ وارد تفكر اسلامي‌ شده‌ باشد، بلكه‌ خود اين‌ واژه، در مفهوم‌ "هدايت‌ شده‌ از سوي‌ خداوند"، نخستين‌ بار در 686 ميلادي‌ با شورش‌ شيعي‌ مختار در كوفه‌ ظاهر شد. او تبليغاتي‌ را براي‌ محمد بن‌ حنفيه، سومين‌ پسر باز مانده‌ از علي[ع‌] ‌به‌ راه‌ انداخت. جنبشي‌ كه‌ مختار پايه‌گذار آن‌ بود و كيسانيه‌ نام‌ داشت، باعث‌ رواج‌ تعدادي‌ از ابعاد ديني‌ نظريهِ‌ شيعه‌ در باره‌ امام‌ از قبيل‌ تعيين‌ صريح‌ امام‌(نصّ) و غيبت‌ و بازگشت‌ امام‌ منتظَر يا مهدي‌ بود. [به‌ مدخل‌ امامت‌ و غيبت‌ مراجعه‌ كنيد.]

ظهور اسطوره‌ مهدي‌ در ميان‌ شيعه‌

ويژگي‌ تفكر خاص‌ مكاشفه‌اي‌ كيسانيه‌ و گروه‌بنديهاي‌ مرتبط‌ با آن، گرايش‌ انقلابي‌ و تمايل‌ آن‌ به‌ سوي‌ نوعي‌ آرمان‌ گرايي‌ افراطي‌ بود كه‌ در اصل‌ مهدي‌ پنهان‌ شده‌ و متضمن‌ انتقام‌ جويي‌ و خواسته‌هاي‌ مشخص‌ سياسي‌ بود. مهدي، شخصيتي‌ فرجام شناختي‌ و پيشگويانه‌ تلقي‌ مي‌شد كه‌ از معرض‌ ديد بشري‌ ناپديد شده‌ و تا زمان‌ ظهور مجدد و مورد انتظار خود به‌ گونه‌اي‌ معجزه‌آسا در وضعيتي‌ شبيه‌ به‌ بهشت‌ زندگي‌ مي‌كند؛ طبق‌ روايتي‌ پيشگويانه، در آن‌ زمان‌ او ارتش‌ صالحان‌ را رهبري‌ خواهد كرد و ماجراي‌ مخوف‌ آخرالزمان‌ را به‌ راه‌ خواهد انداخت، <زمين‌ پر از عدل‌ و برابري‌ مي‌شود همان‌گونه‌ كه‌ در حال‌ حاضر پر از بي‌عدالتي‌ و ظلم‌ است>. او، هم‌ به‌ عنوان‌ منتقم‌ ظلمهاي‌ وارده‌ بر شيعه‌ عمل‌ مي‌كند و هم‌ پيام‌آور حكومت‌ ديني‌ نهايي‌ بر روي‌ زمين‌ خواهد بود. در آن‌ زمان‌ افراد شرور و ظالم‌ به‌ مجازات‌ خواهند رسيد و به‌ دنبال‌ آن‌ دوران‌ حكومت‌ سعادتمند توام‌ با تكامل‌ اجتماعي‌ و ديني‌ قبل‌ از روز قيامت‌ آغاز مي‌شود. مهدي‌ را با حوادثي‌ مرتبط‌ مي‌دانستند كه‌ به‌ اعتقاد آنها خداوند قبل‌ از روز قيامت‌ مقرر و پيشگويي‌ كرده‌ بود و در قرآن‌ از آنها به‌ عنوان‌ نشانه‌هاي‌ آخرالزمان‌ تعبير شده‌ بود.

جالب‌ است‌ كه‌ كيسانيه‌ قائل‌ به‌ شباهت‌ آشكاري‌ بين‌ شخص‌ امام‌ خود يا مهدي‌ و نقش‌ عيسي‌ به‌ گونه‌اي‌ كه‌ در قرآن‌ ترسيم‌ شده، بودند. علي‌رغم‌ اين‌ واقعيت‌ كه‌ نمي‌توان‌ گفت‌ قرآن‌ عيسي‌ را مسيح‌ موعود مي‌داند، در سنت‌ اسلامي‌ بازگشت‌ مجدد او به‌ عنوان‌ يكي‌ از نشانه‌هاي‌ زمان‌ قيامت‌ پذيرفته‌ شده‌ است‌ (به‌ سوره‌ 4 آيه‌ 159 و سوره‌ 43 آيه‌ 61 مراجعه‌ كنيد). و در تفاسير اوليه‌ي‌ اسلامي‌ صعود روحاني2 جسم‌ او به‌ آسمانها و نهايتاً رحلت‌ او پس‌ از بازگشت‌ كاملاً پذيرفته‌ شده‌ است. بين‌ شخصيت‌ مهدي‌ و ماجراي‌ مربوط‌ به‌ آخرالزمان‌ كه‌ او به‌ راه‌ مي‌اندازد و ماجراي‌ احيا كه‌ از قبل‌ در ارتباط‌ با بازگشت‌ مجدد عيسي‌ مطرح‌ شده‌ بود، نوعي‌ ادغام‌ يا تلفيق‌ آشكار وجود دارد. سوابق‌ مختلف‌ در يهود يا مسيحيت‌ در بارهِ‌ شخصيت‌ مهدي‌ كه‌ برخي‌ علما مطرح‌ كرده‌اند همگي‌ فاقد قطعيت‌ هستند (مانند بازگشت‌ الياس‌ نبي، افرايم‌ مسيح، اصطلاح‌ مسيح‌شناسي‌ نسطوري‌ تحت‌ عنوان‌ مَهدُيا كه‌ شايد به‌ محمد اطلاق‌ شده‌ باشد)، با وجود اين‌ تأثير غيرقابل‌ انكار ايده‌هاي‌ ديني‌ در رابطه‌ با شخصيتهاي‌ فرجام‌شناختي‌ و پيشگويانه‌ اوليه‌ بر جاي‌ مانده‌ است. اين‌ ميراث‌ با حوادث‌ واقعي‌ تلفيق‌ گرديد و باعث‌ شكل‌گيري‌ خودآگاهي‌ شيعهِ‌ اوليه‌ و ايجاد اين‌ مفاهيم‌ توسط‌ آنها گرديد.

در جنبش‌هاي‌ گسترده‌تر شيعي‌ طي‌ سه‌ قرن‌ اول‌ اسلام، عنوان‌ مهدي‌ مكرراً به‌ وسيلهِ‌ مدعيان‌ مختلف‌ از علويان‌ به‌ كار مي‌رفت. از قبيل‌ محمد نفس‌ زكيه‌ از خاندان‌ حسن‌ كه‌ رهبري‌ شورشي‌ ناكام‌ عليه‌ منصور، خليفهِ‌ عباسي، در سال‌ 758 را بر عهده‌ داشت، يا مانند عبيداللّه‌ بنيانگذار سلسلهِ‌ اسماعيليه‌ فاطمي‌ در افريقاي‌ شمالي‌ در سال‌ 909؛ اين‌ عنوان‌ به‌ وسيله‌ خليفهِ‌ عباسي‌ المهدي‌ (دوران‌ حكومت‌ 775 - 785) عنواني‌ حكومتي‌ پذيرفته‌ شد.

اگر چه‌ نخست‌ گروههاي‌ انقلابي‌ كه‌ مثل‌ قارچ‌ از كيسانيه‌ بيرون‌ مي‌آمدند اين‌ اصطلاح‌ را به‌ كار مي‌بردند، جناح‌ ديگري‌ از شيعه‌ كه‌ كمتر از آن‌ گروهها رسميت‌ نداشتند و علويان‌ حسيني‌ (خاندان‌ دوازده‌ امام) مظهر آنها بودند، انتظار منجي‌ آينده‌ را محور تعاليم‌ خود قراردادند. اما خاندان‌ امامان‌ حسيني‌ در هيچ‌ جنبش‌ سياسي‌ علناً طرفدار عصر طلايي‌ يا معتقد به‌ ظهور مسيحا شركت‌ نداشتند و به‌ نظر مي‌رسد از كاربرد واژهِ‌ مهدي‌ به‌ عنوان‌ لقبي‌ براي‌ خود، خودداري‌ مي‌نمودند و در عوض‌ به‌ واژهِ امام‌ يا قائم‌ ("ايستاده"، كسي‌ كه‌ قيام‌ خواهد كرد)، يا هادي‌ المهتدين‌ (راهنماي‌ كساني‌ كه‌ به‌ درستي‌ هدايت‌ شده‌اند) اشاره‌ مي‌كردند. با توجه‌ به‌ اين‌ واقعيت‌ كه‌ هر مدعي‌ امامت‌ كه‌ پيروان‌ او اعتقاد به‌ غيبت‌ و بازگشت‌ او داشتند، مي‌توانست‌ مهدي‌ بالقوه‌ يا بالفعل تلقي‌ گردد، احتمالاً در اين‌ دورهِ‌ اوليه، مفهوم‌ امام‌ و مهدي‌ تا حدودي‌ با هم، هم‌پوشي‌ داشتند. گروههاي‌ افراطي‌ شيعه‌ در عراق‌ تا اوايل‌ قرن‌ هشتم‌ ميلادي‌ شاهد موجي‌ از فعاليت‌ ديني‌ نظري‌ بودند. ارتباط‌ آنها با سنت‌هاي‌ قديمي‌تر عرفاني، رهباني، و تصوف، مبهم‌ است‌ اما پيامدهاي‌ مهمي‌ براي‌ شناخت‌ آنها از امام‌ و در نتيجه‌ براي‌ شخصيت‌ مهدي‌ در پي‌ داشت. عقايدي‌ در رابطه‌ با معصوم‌ بودن‌ امام‌ مهدي، دانش‌ فوق‌ طبيعي‌ او، نحوهِ‌‌وجود معراجي‌ او، قدرت‌ شفاعت،‌ بخشش‌ گناه‌ او، و عظمت‌ و حقانيت‌ آيندهِ‌ او ‌به‌ وجود آمد و سرانجام‌ در بين‌ بزرگترين‌ جمعيت‌ شيعه‌ يعني‌ شيعه‌ دوازده‌ امامي، به‌ عنوان‌ جزء لازم‌ شخصيت‌ مهدي‌ پذيرفته‌ شد. اين‌ سلسلهِ‌ متوالي‌ امامان‌ در برابر تمايل‌ گروههاي‌ رقيب‌ براي‌ "توقف" بر سر امامي‌ خاص‌ و انتظار ظهور مجدد او به‌ عنوان مهدي‌ و در برابر شاخه‌هاي‌ فرعي‌ شيعه‌ كه‌ شماري‌ از مدعيان‌ مسيحايي‌ را در بر مي‌گرفت‌ كه‌ ويژگي‌ پيش‌گويي‌گرايي‌ شيعه‌ افراطي‌ بود تا زمان‌ رحلت‌ امام‌ يازدهم، حسن‌ عسكري، در سال‌ 874، مقاومت‌ نمودند. سپس‌ اعلام‌ كردند كه‌ پسر اين‌ امام، زنده‌ اما غايب‌ است‌ و تا زمان‌ بازگشت‌ قريب‌ الوقوع‌ او، ارتباط‌ با او از طريق‌ مجموعه‌اي‌ از نمايندگان‌ (چهار نائب‌ در زمان‌ غيبت‌ صغري) امكان‌پذير بود. پس‌ از سال‌ 941، فقهاي‌ دانشمند و برجستهِ‌ شيعهِ‌ دوازده‌ امامي‌ غيبت‌ كامل‌ امام‌ دوازدهم‌ يا امام‌ غايب‌ تحت‌ عنوان‌ مهدي‌ را تا زمان‌ بازگشت‌ او در آخرالزمان‌ پذيرفتند، به‌ اين‌ ترتيب‌ دورهِ‌ غيبت‌ كبري‌ آغاز شد كه‌ هنوز هم‌ ادامه‌ دارد. اين‌ تصميم‌ بيانگر انتخاب‌ موضع‌ شيعه‌ افراطي‌ در بارهِ‌ مهدي‌ بود كه‌ خاندان‌ حسين‌ قبلاً آن‌ را رد كرده‌ بودند، اما هم‌ اكنون‌ بر بسط‌ تصويري‌ معنوي‌تر از مهدي‌ بر اساس‌ اعتقاد به‌ يك‌ شخص‌ رهايي‌بخش‌ تأكيد داشتند. اين‌ اعتقاد با آداب‌ خاص‌ عبادي‌ و ديني‌ كه‌ خاص‌ شيعه‌ي‌ دوازده‌ امامي‌ بود تقويت‌ شد و با الهيات‌ خاص‌ آنها در مورد عدم‌ توارث، شهادت‌ و رنج‌ صالحين‌ رواج‌ يافت. [به‌ مدخل‌ آيين‌ شيعه‌ مراجعه‌ كنيد.]

شخصيت‌ مهدي(عج) در تاريخ‌

ويژگيهاي‌ اصلي‌ اسطوره‌ مهدي‌ از زمان‌ نخستين‌ ظهور آن‌ تغيير محسوسي‌ نكرده‌ است. مهدي‌ در زمان‌ هرج‌ و مرج‌ و آشوب‌ قبل‌ از آخر الزمان‌ ظهور خواهد كرد، زماني‌ كه‌ مشخصهِ‌ آن‌ اغتشاش‌ و تفرقه‌ (در عربي فتنه گفته‌ مي‌شود، كه‌ تحت‌ اللفظي‌ به‌ معني‌ "امتحان"، "اختلاف" است) است‌ كه‌ نشانهِ‌ امتحان‌ نهايي‌ انسان‌ها به‌ وسيلهِ‌ خداوند است، و شورش‌ها يا فتنه‌انگيزي‌ها (ملاحم) باعث‌ شقاق‌ و اختلاف‌ مي‌گردد. اين دورهِ‌ طولاني ‌تباهي‌ اجتماعي‌ و سياسي منجر به‌ تسلط‌ شرارت، دروغ‌ و بي‌عدالتي‌ در حوزه‌هاي‌ اجتماعي‌ و طبيعي‌ مي‌شود. اين‌ آشفتگي‌ به‌ عنوان‌ آزمايش‌ خلوص‌ مؤ‌منيني‌ كه‌ باقي‌ مي‌مانند محسوب‌ مي‌شود. در مرحلهِ نهايي‌ اين‌ فرايند، مهدي‌ بار ديگر ظهور خواهد كرد تا دورهِ‌ جديدي‌ از احيا را به‌ وجود آورد و صحت‌ وحي‌ الهي‌ را بار ديگر اثبات‌ نمايد. اين‌ امر با احياي‌ عدالت‌ سابق‌ از طريق‌ تأسيس‌ مجدد دين‌ و جامعهِ‌ اسلامي‌ انعطاف‌پذير (يعني‌ شكلي‌ از حكومت) در يك‌ عصر طلايي‌ كوتاه‌ مدت‌ مياني، تحقق‌ خواهد يافت. برخي‌ شرح‌ها بازگشت‌ او را در روز عاشورا، دهم‌ محرم، به‌ مكه‌ مي‌دانند كه‌ از آنجا به‌ كوفه‌ مي‌رود تا به‌ همراهي‌ ارتشي‌ از مؤ‌منين‌ خشم‌ و عقاب‌ الهي‌ را تحقق‌ بخشد. پيش‌ از رحلت‌ با‌ كمك‌ سپاهي‌ فرشته‌خو و به‌ ياري‌ عيسي‌ كه‌ بازگشته‌ است، به‌ مدت‌ هفت‌ يا هفتاد سال‌ حكومت‌ خواهد كرد.

در رهبري‌ جاذبه‌مند آيين‌ شيعه، هويت‌ مهدي‌ (اگر چه‌ غايب‌ است) شناخته‌ شده‌ است، و فقط‌ زمان‌ بازگشت‌ او معلوم‌ نيست، زيرا اعتقاد به‌ مهدي‌ عبارت‌ است‌ از بازگشت‌ امام‌ غايب‌ يا صاحب‌ الزمان، اما برخي‌ مسلمانان‌ سني‌ مي‌گويند هيچ‌ كس‌ نمي‌تواند هويت‌ مهدي‌ را بشناسد تا اينكه‌ او عملاً ظهور نمايد و مطالبات‌ خود را اعلام‌ نمايد، حال‌ آنكه‌ ديگران‌ نقش‌ مهدي‌ را فقط‌ تا حد عيسي‌ محدود مي‌كنند. او مانند انساني‌ عادي‌ ظهور مي‌كند كه‌ كار او مانند يك‌ اصلاح‌گر يا فاتح‌ است. اگر چه‌ برخي‌ از سنّي‌ها قبول‌ دارند كه‌ مهدي‌ در خفاست، اما اين‌ غيبت‌ را فوق‌ طبيعي‌ نمي‌دانند. گاه‌ متكلمين‌ سني‌ كل‌ اعتقاد به‌ مهدي‌ را با چنان‌ احتياط‌ و ترديدي‌ مورد توجه‌ قرار مي‌دهند كه‌ عنوان‌ يا نقش‌ او را ناديده‌ مي‌گيرند و اين‌ روند، امروز جريان‌ تجديد شده‌اي‌ به‌ خود گرفته‌ است. دو مجموعه‌ از چهار مجموعه‌ اصلي‌ روايي‌ سني، يعني‌ مجموعهِ‌ بخاري‌ و مسلم، هيچ‌ اشاره‌اي‌ به‌ مهدي‌ نكرده‌اند و غزالي‌ (متوفي: 1111) متكلم‌ بر جسته، در اثر ممتاز خود تحت‌ عنوان‌ احياء علوم‌ الدين‌ هيچ‌ بحثي‌ از او به‌ ميان‌ نياورده، فقط‌ به‌ علائم‌ الساعه‌ در قرآن‌ اشاره‌ كرده‌ است. اما سني‌ها اعتقاد كلي‌ مسلمانان‌ به‌ تجديد كننده‌ يا اصلاح‌گر (مجدّد) را كه‌ در هر قرن‌ در گوشه‌اي‌ از جهان‌ اسلام‌ ظهور مي‌كند و نقش‌ او به‌ عنوان‌ احياگر دين‌ و تقويت‌ جامعه‌ تا حدودي‌ مانند نقشي‌ است‌ كه‌ به‌ مهدي‌ واگذار شده‌ است‌ قبول‌ دارند. اعتقاد به‌ مهدي‌ در قلوب‌ توده‌هاي‌ مسلمان‌ زنده‌ نگاه‌ داشته‌ شده‌ است، به‌ طوري‌ كه‌ هنگام‌ بروز مشكلي‌ خاص‌ به‌خاطر سلطهِ‌ بيگانه‌ يا بي‌ثباتي‌ اجتماعي، اين‌ اعتقاد بلافاصله‌ فعال‌ مي‌شود و مردم‌ بازگشت‌ قريب‌ الوقوع‌ او را براي‌ اصلاح‌ تاريخ‌ انتظار مي‌كشند. گرايش‌ ديرينه‌ و ريشه‌ دار به‌ چشم انداز نبوت‌ در‌ تاريخ‌ پيشگويي‌ شده‌ و چشم انداز تاريخ‌ در نبوت‌ تحقق‌ يافته، و مجموعه‌ اسطوره‌هاي‌ انباشته‌ شده‌ پيرامون‌ مهدي، توام‌ با آرماني‌ ساختن‌ تاريخ‌ آغازين‌ جامعه‌ اسلامي‌ به‌ عنوان‌ الگوي‌ نخستين‌ براي‌ ماجراي‌ مقدس‌ آخرالزمان‌ كه‌ در وجدان‌ مسلمانان‌ جاي‌ داده‌ شده‌ است، باعث‌ شد مفهوم‌ مهدي‌ كه‌ در بين‌ سني‌ها به‌ طور ناقص‌ تعريف‌ شده‌ بود، با موقعيت‌ موجود هماهنگ‌ گردد، يا طوري‌ تنظيم‌ گردد كه‌ يك‌ داوطلب‌ مناسب‌ بتواند خود را مهدي‌ منتظَر اعلام‌ كند.

موارد بسياري‌ در تاريخ‌ اسلام‌ در خصوص‌ مدعيان‌ مهدي‌ وجود دارد كه‌ بر آن‌ بوده‌اند تا نظم‌ سياسي‌ موجود را به‌ چالش‌ كشيده، به‌ زور سلاح‌ آن‌ را سرنگون‌ كنند. جنبش‌هاي‌ مهدي‌ به‌ ندرت‌ توانسته‌اند به‌ موفقيت‌ سياسي‌ واقعي‌ دست‌ يابند، جز آنكه‌ توانسته‌اند پايه‌اي‌ را براساس‌ وفاداري‌هاي‌ قبيله‌اي‌ موجود، بر اساس‌ مفهوم‌ روستايي‌ يا اندكي‌ شهري‌ از خلع‌ يد يا واگذاري، يا بر اساس‌ الگوهايي‌ از مخالفت‌ اجتماعي‌ - سياسي‌ بنيان‌ نهند. چند عامل‌ در ظهور شخصيت‌هاي‌ الهام‌ گرفته‌ از مسيحا دخالت‌ داشته‌ است. سنت‌ اعتقاد به‌ عصر طلايي‌ به‌ عنوان‌ ابزاري‌ مناسب‌ براي‌ مخالفت‌ اجتماعي‌ و مخالفت‌ ديني‌ از همان‌ ابتدا در تاريخ‌ اسلام‌ وجود داشته‌ است. عامل‌ ديگر كه‌ هنوز نيز بسيار مؤ‌ثر است، وضعيت‌ پويا و به‌ لحاظ‌ معنوي‌ ستيزه‌جوي‌ آگاهي‌ و ايدئولوژي‌ اسلامي‌ توام‌ با تعريف‌ خود به‌ عنوان‌ نظام‌ نجات‌بخش‌ جهان‌ شمول‌ و نهايي‌ است. به‌ طور كلي، جنبشهاي‌ موفق، سه‌ مرحلهِ‌‌متوالي‌ را پشت ‌سر مي‌گذارند:

1) ابتدا، تبليغ‌ وسيع‌ نوعي‌ احياگري‌ اسلامي‌ با هدف‌ كسب‌ حمايت‌ در ميان‌ افراد ناراضي‌ و محروم؛

2) ايجاد سازماني‌ نظامي‌ براي‌ انجام‌ تبليغات‌ مربوط‌ به‌ مطالبات‌ آن‌ و ريسك‌هاي‌ نظامي‌ به‌ وسيلهِ‌ افزايش‌ طرفداران؛

3) ظهور يك‌ دولت‌ سرزميني‌ كه‌ آرمان‌هاي‌ ديني‌ آن‌ به‌ تدريج‌ كهنه‌ مي‌شود.

ابن‌ تومارت3 (متوفي‌ 1130) كه‌ كار خود را به‌ عنوان‌ يك‌ اصلاح‌گر اخلاقي‌ آغاز كرد، امپراطوري‌ المُهاد4 را بنيان‌ نهاد كه‌ در اوج‌ خود در سراسر افريقاي‌ شمالي‌ گسترش‌ يافت، يعني‌ از منطقه‌اي‌ كه‌ هم‌ اكنون‌ مراكش‌ و فز5 در مغرب‌ تا تونس‌ وتري‌ پوليتانيا را در بر مي‌گيرد. ادعاي‌ مهدي‌ بودن‌ او علاوه‌ بر ادعاي‌ برخورداري‌ از اصل‌ و نسب‌ علوي‌ و دارا بودن‌ نشانه‌هاي‌ مشروعيت‌ علويان‌ از قبيل‌ شمشير پيامبر،با اعتقادات‌ كلامي‌ سرسختانه‌ سني‌ و رياضت‌ شديد همراه‌ بود. برداشت‌ او از مهدي‌ و خليفه‌ حاكي‌ از تأكيد بر معصوم‌ بودن‌ حاكم‌ بود، خصوصيتي‌ كه‌ معمولاً در ديدگاه‌هاي‌ سني‌ پيرامون‌ خلافت‌ وجود ندارد اما در امامت‌ شيعي‌ ضرورت‌ دارد.

با آغاز قرن‌ قبل‌ از هزارهِ اول‌ در اسلام، پيشگويي‌ها در بارهِ‌ مهدي‌ اهميت‌ خاصي‌ يافت. از جمله‌ شخصيت‌هاي‌ مختلفي‌ كه‌ در اين‌ زمينه‌ اهميت‌ يافته‌اند مي‌توان‌ به‌ معلم‌ صوفي، سيد محمد نوربخش، اشاره‌ كرد كه‌ رهبري‌ جنبش‌ مهدي‌گرا دربدخشان‌ (ايران) و سپس‌ عراق‌ را به‌ عهده‌ داشت، همچنين‌ چند مبلغ‌ اصلاح‌گر برجسته‌ در هند مسلمان، از جمله‌ ميرسيد محمد جانپوري‌ (متوفي: 1505 در بلوچستان)، و [جنبش] مهدويت‌ هندوستان‌ كه‌ در اصل‌ گروهي‌ رعيت‌ سني‌ بسيار مقدس‌ مآب‌ متشكل‌ از زاهدان‌ ستيزه‌جو بودند كه‌ با رهبران‌ ديني‌ رسمي‌ دربارها مخالف‌ بودند. رهبر آنها شيخ‌ علائي‌ به‌ خاطر خودداري‌ از رها كردن‌ ادعاي‌ مهدي‌گرايي‌ تا حد مرگ‌ مورد شكنجه‌ قرار گرفت. در حوزهِ‌ تركيه‌ - ايران، اين‌ منطقه‌ شاهد آشوب‌هاي‌ عمده‌اي‌ بود كه‌ منجر به‌ اختصاص‌ موفقيت‌آميز ايدئولوژي‌ مهدي‌ به‌ رهبران‌ قبيله‌ به‌ ويژه‌ ظهور سلسلهِ‌ صفوي‌ در ايران‌ در آغاز قرن‌ شانزدهم، تحت‌ حكومت‌ شاه‌ اسماعيل‌ گرديد كه‌ خود را مهدي‌ اعلام‌ نموده‌ بود.

سر زندگي‌ و قدرت‌ ميراث‌ مهدي‌ در اسلام‌ با مهدي‌ سوداني، محمد احمدبن‌ عبداللّه، نمود بسيار چشمگيري‌ يافت. جنبش‌ او به‌ نام‌ مهديه، در دو دهه‌ي‌ آخر قرن‌ نوزدهم‌ به‌ سرعت‌ سودان‌ وابسته‌ به‌ ساكنان‌ درهِ‌ نيل‌ را فرا گرفت‌ و به‌ ميزان‌ زيادي‌ باعث‌ شد كه‌ سودان‌ به‌ عنوان‌ يك‌ دولت‌ - ملت‌ در قرن‌ بيستم‌ ظاهر شود. در ماه‌ ژوئن‌ 1881 اين‌ مرد مقدس‌ و برجسته‌ي‌ سوداني‌ مهدي‌ بودن‌ خود را علناً در جزيره‌ي‌ آبا6 اعلام‌ كرد و طي‌ مدت‌ نسبتاً كوتاهي‌ جنبش‌ او سودان‌ را به‌ حكومتي‌ اسلامي‌ و سپس‌ پادشاهي‌ اسلامي‌ تبديل‌ كرد كه‌ از زمان‌ فوت‌ مهدي‌ در سال‌ 1885 تا زمان‌ فروپاشي‌ آن‌ در سال‌ 1898 - 1899، تحت‌ حكومت‌ قائم‌ مقام‌ ارشد و جانشين‌ موقت‌ او، خليفه‌ عبداللّه، بوده‌ است. مهديه‌ آخرين‌ طغيان‌ در ميان‌ مجموعه‌ جنبش‌هاي‌ بزرگ‌ معنوي‌ با ماهيت‌ احياگرايانه‌ سني بود كه‌ به‌ حكومتهاي‌ پادشاهي‌ ديني‌ تبديل‌ شد: وهابيه‌ در عربستان، جنبش‌ فالبه7 توسط‌ شهّو عثمان‌ دان‌ فوديو8 در سوكوتو9، و سنوسيه10 در سيرنايكا11. انجمن‌ صوفي‌ سنوسي‌ از پيوندهاي‌ ميراث‌ مهدي‌ بهره‌برداري‌ كرد و عنوان‌ مهدي‌ به‌ رهبر آن‌ اطلاق‌ گرديد؛ با اين‌ حال، مهدي‌ سوداني‌ كه‌ به‌ طور كامل‌ داراي‌ شخصيت‌ مهدي‌گرا بود، آگاهانه‌ كوشيد شرايط‌ فرضي‌ جامعهِ‌ اصيل‌ "محمدي" و همچنين‌ رسالت‌ پيامبر اسلام‌ را باز آفريني‌ كند. ويژگي‌ تا حدودي‌ زاهدانه‌ و تا حدودي‌ كمونيستي‌ جنبش‌ او با اشاراتي‌ به‌ مجموعه‌ اسطوره‌هاي‌ عصر طلايي‌ تقويت‌ گرديد، از قبيل‌ ادعاي‌ او مبني‌ برداشتن‌ شمشير پيامبر، موضوعي‌ كه‌ شيعه‌ اوليه‌ آن‌ را نماد مسيحايي‌ مشروعيت‌ و اقتدار دانسته‌ است. [به‌ مدخل‌ وهابيه؛ جهاد؛ و زندگينامه‌هاي‌ دان‌ فوديو و محمد احمد مراجعه‌ كنيد.]

در ايران، جنبش‌ مهم‌ باب، "زمينه‌ساز مهدي"، به‌ رهبري‌ سيد علي‌محمد شيرازي‌ (كه‌ در سال‌ 1850 اعدام‌ شد) با نشان‌ دادن‌ اينكه‌ ميراث‌ مهدي، علي‌رغم‌ سكوت‌ سياسي‌ حاكم‌ بر مقامات‌ بلند پايه‌ ديني‌ شيعه، هنوز براي‌ برخي‌ شيعيان‌ راه‌ حل‌ معتبري‌ است، آسودگي‌ خاطر شيعهِ‌ دوازده‌ امامي‌ را به‌ هم‌ ريخت. جنبش‌ بابي‌ تا اوايل‌ قرن‌ بيستم‌ منجر به‌ ايجاد دين‌ بهايي‌ به‌ عنوان‌ يك‌ دين‌ جداگانه‌ گرديد. [به‌ مدخل‌ باب‌ها و بهايي‌ها مراجعه‌ كنيد.] اگر بيشتر به‌ طرف‌ شرق‌ برويم، در پنجاب، ميرزا غلام‌ احمد قادياني‌ (متوفي‌ 1908) را مي‌بينيم‌ كه‌ جنبش‌ احمديه‌ را بنيان‌ نهاد و مدعي‌ شد كه‌ نقش‌ مهدي‌ را بر عهده‌ دارد و پيروان‌ او در پاكستان‌ و غرب‌ اروپا، حتي‌ در اواخر قرن‌ بيستم‌ به‌ تبليغ‌ او ادامه‌ مي‌دادند. آموزه‌هاي‌ احمد در اصل‌ با‌ اصول‌ اسلام‌ سني‌ مطابقت‌ دارد اما‌ ابراز خشونت‌ يا هر گونه‌ ادعاي‌ سياسي‌ را نفي‌ مي‌كند. خود مهدي‌ تجسم‌ عيسي‌ و محمد[ص] تلقي‌ مي‌شود، و در عين‌ حال‌ تجسم‌ كريشنا، دومين‌ مسيح‌ يا مسيح‌ موعود است. [به‌ مدخل‌ احمديه‌ نيز مراجعه كنيد.]

ميراث‌ مهدي(عج)

بيشتر آنچه‌ كه‌ در بارهِ‌ مهدي‌ گفته‌ مي‌شود در مقولاتي‌ به جز ايده‌هاي‌ انتزاعي‌ واقع‌ مي‌شود. افسانه‌هاي‌ مربوط‌ به‌ نقش، شخصيت، اعمال‌ و قدرت‌ او گفتماني‌ عيني‌ و اغلب‌ روايي‌ است‌ كه‌ بايد آن‌ را در بافت‌ حيات‌ ديني‌ و معنوي‌ مسلمانان‌ درك‌ كرد. در عين‌ حال، حوزه‌هاي‌ اجتماعي‌ و سياسي‌ جامعه‌ را نمي‌توان‌ از مجموعه‌ اسطوره‌هاي‌ مربوط‌ به‌ مهدي‌ تفكيك‌ نمود. جريان‌هاي‌ احياگر و آرمانگراي‌ افراطي‌ در مسيحاگرايي‌ اسلامي‌ يكديگر را تقويت‌ مي‌كنند و كشمكشي‌ كه‌ اسطوره‌ مهدي‌ بين‌ اين‌ دو جهت‌ ايجاد مي‌كند، تبيين‌ مي‌كند كه‌ چگونه‌ مي‌تواند يا انقلا‌بي بزرگ و پيامبرگونه‌ در تاريخ‌ ايجاد كند يا باعث‌ "خنثي‌ سازي" نظري‌ و حتي‌ عرفاني‌ آرمان‌هاي‌ مربوط‌ به‌ عصر طلايي‌ گردد.

شخصيت‌ مهدي‌ در احياي‌ رهبري‌ متعصب‌ يا نا بهنگام، در بسيج‌ توده‌هايي‌ كه‌ به‌ خاطر مصادره‌ اموالشان‌ يا بي‌توجهي‌ اجتماعي‌ سركوب‌ شده‌ يا تحت‌ فشار سلطهِ‌ بيگانه‌ بوده‌اند و در ارائه‌ پشتوانهِ‌ ايدئولوژيكي‌ و ديني‌ براي‌ كمك‌ به‌ مؤ‌منين‌ در مقابلهِ خلاق‌ با واقعيت‌هاي‌ تاريخي‌ خود، نقشي‌ اسطوره‌اي‌ داشته‌ است. شكل‌هاي‌ ديگر اين‌ اسطوره‌ كه‌ بيشتر پيامبر گونه‌ و ستيزه‌جو بوده‌ است‌ به‌ سمت‌ تحول‌ انقلابي‌ تاريخي‌ گرايش‌ داشته، به‌ لحاظ‌ تاريخي‌ اهميت‌ بيشتري‌ دارد. سازگاري‌ بدعت‌ و مهدويت‌ در اسلام‌ تصادفي‌ نيست‌ و ايده‌هاي‌ ظاهراً "بدعت‌گذارانه" به‌ عنوان‌ عوامل‌ ذاتي، در واقع‌ نقشي‌ معقول‌ و موجه‌ در تاريخ‌ اسلام‌ داشته‌اند. نيروهاي‌ حياتي‌ كه‌ در شخصيت‌ مهدي‌ نهفته‌ است، حتي‌ زماني‌ كه‌ حافظ‌ كشمكش‌ سازندهِ‌ موجود در تفاسير متناقض‌ از وحي‌ هستند، به‌ طور بالقوه‌ آشفته‌ و ويرانگرند. امروزه‌ استفاده‌ از اين‌ ميراث‌ همچنان‌ ادامه‌ دارد و هنوز به‌ بيم‌ها و اميدهاي‌ مسلمانان‌ دامن‌ مي‌زند، چه‌ در احياي‌ عظيم‌ شيعه‌ كه‌ هم‌ اكنون‌ در ايران‌ و لبنان‌ جريان‌ دارد چه‌ در بين‌ رهبران‌ بنيادگراي‌ عرب‌ كه‌ بر اصلاح‌ و اسلامي‌ كردن‌ حكومت‌ و جامعه‌ پافشاري‌ مي‌كنند.

[به‌ فرجام‌شناسي، مقاله‌اي‌ پيرامون‌ فرجام‌شناسي‌ اسلامي؛ نبوت؛ و مدرنيسم، مقاله‌اي‌ پيرامون‌ مدرنيسم‌ اسلامي‌ مراجعه‌ كنيد.]

كتاب‌ شناسي‌

هيچ‌ مطالعه‌ جامعي‌ در خصوص‌ كل‌ موضوعات‌ مربوط‌ به‌ مهدي‌ و نهضت‌هاي‌ تاريخي‌ وجود ندارد. يك‌ آشنايي‌ كلي‌ در "مهدي" اثر كريستين‌ اسنوك‌ هارگرونژه‌ در Versprede Geschriften (بُن، 1923)12 .جلد 1، صص‌81 - 147 ارايه‌شده‌است؛ نظر يك‌مسلمان‌آگاه‌در سده‌هاي‌مياني‌نيز در مقدمهِ‌ابن‌خلدون‌به‌نام‌درآمدي‌بر تاريخ، ترجمهِ‌فرانز روزنتال13 (لندن، 1985)، جلد 2، صص‌232 - 156 آمده‌است.

مطالعات‌مهم‌پيرامون‌ظهور اوليه، سابقه، و توسعهِ‌ايدهِ‌مهدي‌در نهضت‌هاي‌شيعه‌عبارتند از: اثر ژان‌اولاف‌بليچ‌فلدت14 تحت‌عنوان‌آغاز مهدويت‌(ليدن93، 1985)15.

و اثر اِي.اِي. ساشادينا16 تحت‌عنوان‌مهدويت‌در اسلام، ايدهِ‌مهدي‌در شيعهِ‌دوازده‌امامي‌(آلباني، 1981).

جهت‌اطلاع‌از آغاز انقلاب‌عباسي‌مي‌توان‌به‌اثر موسي‌شارون‌تحت‌عنوان‌عناوين‌سياه‌شرق: دورهِ‌تكوين‌يك‌شورش‌(بيت‌المقدس؛ 1983) مراجعه‌كرد.

تحقيق‌ادگارد بلوكه17 تحت‌عنوان‌Le messiarusme dans I,heterodoxie musulmane (پاريس، 1903) نيز در رابطه‌با نهضتهاي‌افراطي‌شيعه‌مفيد است، اگر چه‌بايد با دقت‌آن‌را مطالعه‌كرد.

روند كلي‌سنت‌دوازده‌امامي‌در خصوص‌مهدي‌و آثار عرفاني‌آن‌را مي‌توان‌در اثر شيخ‌مفيد تحت‌عنوان: كتاب‌الارشاد؛ كتاب‌راهنماي‌زندگي‌دوازده‌امام، ترجمه‌ي‌آي. كي. اِي. هاوارد (لندن، 1981)، صص 554 - 524؛

در اثر هانري‌كوربن18 تحت‌عنوان: پيرامون‌اسلام‌ايراني؛ ابعاد معنويات‌در فلسفه، جلد 1، Le Shi , isme duode cimain(پاريس، 1971)، فصل‌2، 6 و 7؛ و در مقالات‌كوربن‌در شماره‌28 (1959) و شماره‌32 (1968) يافت.

تجربهِ‌مهدويت‌در شيعهِ‌اسماعيليه‌به‌وسيلهِ‌پي. جي. واتيكيوتيس19 : نظريه‌فاطميون‌در باب‌دولت‌(لاهور، 1975)؛

ديويد براير20 در ريشه‌هاي‌دين‌دروز"، در اسلام‌ 52 (1975): 85 - 47، 262 - 239، و 53 (1976): 27 - 5؛

و مارشال‌جي. اس‌هاجسون21 در نظام‌حشاشين‌[فدائيان‌حسن‌صباح] نزاع‌اسماعيليان‌نزاري‌در برابر جهان‌اسلام‌(1955؛ چاپ‌مجدد، نيويورك، 1980) بررسي‌شده‌است.

در خصوص‌مدعيان‌مهدويت‌در هند در قرون‌شانزدهم‌و هفدهم‌ارزيابي‌مختصري‌به‌وسيلهِ اس. اي. اِ رزوي22 در: نهضت‌هاي‌احياگر مسلمان‌در شمال‌هند ارائه‌شده‌است‌(آگرا، 1965)

در خصوص‌احمديه، به‌اثر اسپنسر لاوان23 تحت‌عنوان‌: نهضت‌احمديه تاريخ‌و دورنما (دهلي‌نو، 1974) مراجعه‌كنيد.

تحقيق‌خوبي‌در خصوص‌ابعاد مختلف‌مهدويت‌و ائتلاف‌هاي‌صوفي‌- شيعي‌پس‌از دورهِ‌مغول‌به‌وسيلهِ‌ميشل‌ام. مازويي24، تحت‌عنوان‌ريشه‌هاي‌صفويه: شيعه، صوفي‌گري‌و غُلات25 (ويزبادان، 1972)26 انجام‌شده‌است.

در خصوص‌باب‌و ايران‌در قرن‌نوزدهم، به‌اثر ادوارد جي. براون27 تحت‌عنوان‌مطالبي‌در خصوص‌مطالعهِ‌دين‌بابيه‌(كمبريج، 1918)؛

و اثر اي. اِل. اِم. نيكولاس28 تحت‌عنوان‌سيد علي‌محمد، ملقب‌به‌باب‌(پاريس، 1905) مراجعه‌كنيد.29

------------------

پي نوشت ها :

1. اشرط الساعهّ

2. Docetic

3. Ibn Tumart

4.Almohad

5. zFe

6. Aba

7. Fulbe

8. Shehu usuman Dan Fodio

9.كشوري‌در شمال‌غربي‌نيجربه‌(مترجم = Sokoto )

10. Sanusiyah

11 .كشوري‌در شمال‌شرقي‌كشور ليبي‌(مترجم = Cyrenaica )

12. Bonn.

13 Rosenthal.zFran

14. Christiaan Snouck Hurgronje.

15. Leiden.

16. A. A. Sachedina.

17. Edgard Bloche.

18. Henry Corbin.

19. P. J. Vatikiotis.

20. David Bryer.

21. Marshall G.S.Hodgson .

22. vi.zS. A. A. Ri

23. Spencer Lavan.

24. Michel M.Mazzoui.

25. Gulat.

26. Wiesbaden.

27. Edward G.Browne.

28. A. L. M Nicolas.

29. نويسنده: داگلا‌س اس . كرواDOUGLAS S. CROW